# کلیات و مفاهیم

## ضرورت بحث

مطالعه و بحث قرآن‏

ائمه معصومين: براى قرآن مقامى رفيع و ارجمند قائل‏اند و به همين دليل است كه در مسائل فقهيّه، فراوان به قرآن استناد و استشهاد كرده‏اند؛[[1]](#footnote-1) بنابراين، نمى‏شود با كتابى كه به اين مقدار مورد توجه اهل بيت: است نا آشنا و يا كم آشنا بود.[[2]](#footnote-2) از اين رو، يكى از سفارشات بسيار مهم و هميشگى بنده، آشنا شدن كامل با قرآن مجيد است؛ ولى متأسفانه اين امر مهم، هنوز به‏طور شايسته و بايسته، جامه عمل نپوشيده است.[[3]](#footnote-3)

مطالعه قرآن نورانيت و بركت زيادى دارد. يكى از خصوصيّات قرآن اين است كه‏ حتى قرائتش به تنهايى باعث نورانيّت است حتّى اگر قارى به معناى آن هم آگاهى پيدا نكند؛[[4]](#footnote-4) تا چه رسد به اين‏كه انسان در قرآن دقّت، تدبّر و تفكّر كرده و بحث قرآنى داشته باشد كه بى‏شك عامل نورانيّت و معنويّت خاصّى براى او خواهد بود.

كسانى كه روى قرآن كار كرده‏اند و با آن سر و كار دارند ادعا مى‏كنند: براى ما روشن است كه كار با قرآن نه تنها براى ما معنويت و نورانيت ايجاد كرده است، بلكه مشكلات زندگى و مادى ما هم در سايه ارتباط با قرآن يا كاسته شده و يا به كلى برطرف شده است. و واقعيت همين است.[[5]](#footnote-5)

عنايت به اين كتاب عزيز تنها در رشد معنوى انسان اثر ندارد، بلكه نيازهاى زندگى انسان را هم تأمين مى‏كند.[[6]](#footnote-6) البته سفارش بنده در مورد بطن قرآن كريم نيست. بطن قرآن را اهل آن، كه ائمه اطهار: هستند مى‏فهمند؛ بلكه مقصودم درك ظواهر و دستورات و معارف ظاهرى قرآن است.

قرآن كلامى است كه بسيارى از بحثها و تحقيق‏ها در آن راه ندارد؛ از اين قبيل: راوى اين روايت ثقه است يا غير ثقه، معتبر است يا غير معتبر،[[7]](#footnote-7) اين واوى كه راوى‏[[8]](#footnote-8)نقل كرده، امام فرموده يا راوى آن‏را به روايت افزوده است. الحمد لله تعالى اين مسائل در مورد قرآن روشن است، آنچه در قرآن مطلوب مى‏باشد، دقت در فهم و استنباط معارف و حكم خداوند از آيات آن است. بايد در استدلالات فقهى نسبت به آيات الاحكام توجه بيشترى داشته باشيم، همچنين در مسائلى كه مى‏توان از آيات قرآنى استفاده شود و دليل آن را از آيات قرآن بيان كرد، بيشتر تأمل كنيم، كه روشن است اين مهم جز با توجه و تمرين حاصل نمى‏شود.

هر زمان كه به تلاوت قرآن موفّق مى‏شوم، اين فكر به ذهنم خطور مى‏كند:

اگر كسى از طلبه‏اى كه چندين سال در حوزه علميّه است در صورتى كه تمام وقت خود را صرف درس و بحث كرده و وقت خود را به بطالت نگذرانده باشد بپرسد كه: شما پس از اين همه سال تعلّمِ ادبيات عرب، مسائل فقهى و اصولى و امثال آن، آيا مجموعه فرمايشات خداوند متعال در قرآن كريم را درك كرده‏اى؟! قرآن كريم از اوّل تا آخر مى‏گويد؟![[9]](#footnote-9)؛ پاسخ اين طلبه چيست؟!

برخى از ما ممكن است سرمان را با شرمندگى پايين بيندازيم و بگوييم: هنوز حتى ترجمه الفاظ برخى از آيات قرآن كريم را هم نمى‏دانيم! مجموعه قرآن را كه نفهميده‏ايم هيچ، شايد بخشى از آن را هم درك نكرده‏ايم! ما حقيقتاً از اين كتاب نورانى فاصله گرفته‏ايم!

طلبه‏اى كه ساليان زيادى از عمرش گذشته با قرآن و كتاب خداوند آشنايى نداشته باشد، چگونه مى‏تواند، به تعبير امام بزرگوار، ادعا كند يك روحانى است و به اسلام ناب محمدى عليه و آله السلام خدمت مى‏كند؟!

حال؛ آيا ما مجموعه قرآن مجيد را در همين سطحِ فهممان ملاحظه كرده‏ايم؟!

آيا قرآن را از اول تا آخر مانند بعضى از كتاب‏هايى كه به آنها علاقه‏منديم و چه بسا از اوّل تا آخرآن را مطالعه مى‏كنيم يا يك دوره فقهى را كه به صورت كامل [[10]](#footnote-10)‏ملاحظه مى‏كنيم مورد دقت نظر و بررسى و مطالعه قرار داده‏ايم يا اين‏كه هنوز براى روشن شدن معناى لغات و مقصود جملات قرآن بايد به كتب تفسير و لغت رجوع كنيم؟!

مدتى پيش يك بحث فقهى راجع به اين‏كه اشعار يكى از راههاى احرام در حج قِران است، داشتيم. آنجا به «بُدْنه» (شتر) تعبير شد، و در بعضى از عبارات به صورت جمع آمده است. مردد بودم كه جمع آن، «بُدوُن» است يا «بُدْن»؛ ناگهان متوجه شدم كه اين مطلب در قرآن وجود دارد آنجا مى‏فرمايد: (وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه‏).[[11]](#footnote-11) من به عنوان پدر، شما را به مباحثه‏هاى قرآنى سفارش و وصيت مى‏كنم؛ اگرچه در شبانه روز يك يا دو ساعت باشد. براى قرآن وقت بگذاريد، بحثهاى قرآنى را رها نكنيد؛ يك ساعت به مطالعه، يك ساعت هم به مباحثه قرآن بپردازيد و بقيه اوقات را در علوم مختلف ديگر مانند: فقه، اصول، فلسفه و ... صرف كنيد؛ ولى براى قرآن حساب خاصى باز كنيد. مگر درس خارج، فقط مخصوص فقه و اصول است؟! مگر قرآن كه مقامش بالاتر از اين علوم است، احتياج به درس خارج ندارد؟! والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته‏[[12]](#footnote-12)

## مفهوم شناسی علوم قرآن

## هدف از نزول قرآن

## قرآن و تفاوت آن با حدیث قدسی

## علوم همگن

## فهم پذیری قرآن و معیارهای آن

## فضایل و مزایای قرآن

## آداب تلاوت

## حق قرآن بر انسان

## ویژگی­های قرآن

## نام های قرآن

## اصالت قرآن کریم

## اثبات قرآنیت قرآن با تواتر

اصول فقه شيعه، ج‏1، ص: 552

وجود (بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم) در اوّل سوره‏ها، به تواتر ثابت شده است، زيرا مسلمانان مقيّد بودند كه در قرآن‏هاى خود، چيزى غير از قرآن داخل نكنند تا جايى كه اسم سوره‏ها را هم نمى‏نوشتند، زيرا اسم سوره‏ها جزء قرآن نيست. ولى با وجود اين، مشاهده مى‏كنيم كه در جميع قرآن‏هايى كه از صدر اسلام تا كنون نوشته شده است، (بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم) در اوّل سوره‏ها ثبت شده است و اين دليل بر تواتر بسم اللَّه در رابطه با قرآن است.[[13]](#footnote-13) ملاحظه مى‏شود كه اين استدلال و جواب، هر دو مبتنى بر يك اصل مسلّم مى‏باشند و آن اصل اين است كه راه ثبوت قرآنيت قرآن مسأله تواتر است. نمونه ديگر اين است كه سيوطى در كتاب اتقان، از فخر رازى نقل مى‏كند كه در بعضى از كتب قديمى نقل شده كه ابن مسعود معتقد بوده «فاتحةالكتاب» و «معوّذتين» جزء قرآن نيست. ايشان (فخر رازى) اين مطلب را استبعاد كرده، مى‏گويد: چگونه مى‏توان چنين حرفى زد؟ آيا ابن مسعود مى‏خواهد بگويد: اين چيز با اينكه متواتر است، مورد قبول نيست؟ روشن است كه نمى‏خواهد چنين حرفى بزند، زيرا اين حرف، موجب كفر است. آيا مى‏خواهد بگويد: در قرآنيت قرآن، تواتر لازم نيست؟ چه كسى مى‏تواند نياز قرآن به تواتر را انكار كند؟ انكار تواتر، مستلزم تزلزل اصل قرآن است. لذا (فخر رازى) مى‏گويد: بهتر اين است كه يا كلام ابن مسعود را توجيه كنيم و يا بگوييم:

نسبتى كه به ايشان داده شده، صحيح نيست.[[14]](#footnote-14)

چرا اثبات قرآنيت قرآن، نياز به تواتر دارد؟

آيا به جهت استناد كلام به خداوند است؟ يعنى گفته شود: «اسناد كلام به پيامبر صلى الله عليه و آله و امام عليه السلام نياز به تواتر ندارد بلكه همين مقدار كه سندْ صحيح باشد كافى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
(1) رجوع شود به: البيان في تفسير القرآن، ص 432 448

(2) الإتقان في علوم القرآن، ج 1، ص 104 و 105

اصول فقه شيعه، ج‏1، ص: 553

است. ولى اسناد آن به خداوند نياز به تواتر دارد». خير، دليل نياز به تواتر، اين نيست، زيرا احاديث قدسى هم به خداوند نسبت داده مى‏شود ولى تواتر در آنها دخالت ندارد.

بلكه دليل نياز به تواتر، عبارت از خصوصيتى است كه در نفس قرآن وجود دارد. قرآن، از زمانى كه نازل شد در مقام تحدّى و اعجاز برآمد، آن‏هم در جوّى كه فصاحت و بلاغت به عالى‏ترين درجه خود رسيده بود و از طرفى قرآن، تنها معجزه‏اى است كه اساس اسلام تا روز قيامت برآن تكيه دارد. قرآن كتابى است كه ادّعا دارد مى‏خواهد جميع جوامع بشرى را تا قيامت از تاريكى‏ها و انحرافات و ضلالت‏ها نجات دهد. كتابى كه داراى چنين خصوصيتى است، مثل حديث امام صادق عليه السلام بر حلّيت يا حرمت چيزى نخواهد بود. چنين كتابى، انگيزه زيادى براى نقل دارد. قرآن به‏عنوان كتاب احكام نيست. احكام، بخشى از قرآن است. قرآن براى بيان مجموعه چيزهايى كه در كمال سعادت انسان‏ها تا روز قيامت نقش دارد، نازل شده است.

يك چنين كتابى با قول يك نفر بدون اينكه ديگران خبر داشته باشند كه بگويد:

رسول خدا صلى الله عليه و آله مثلًا فرمود: «فلان آيه اين‏گونه است» ثابت نمى‏شود. مسأله قرآن، به‏صورت شگفت‏انگيزى مطرح بوده و مسلمانان با توجه به هدايت‏هاى پيامبر صلى الله عليه و آله و درنظر گرفتن آينده اسلام از همان اوّل، اهتمام زيادى به امر قرآن داشتند. حال اگر دينى به‏عنوان خاتم اديان مطرح بوده و تنها پشتوانه آن قرآن باشد آيا مى‏توان باور كرد كه اين پشتوانه نيازى به تواتر ندارد؟ در مورد ساير معجزات حضرت پيامبر صلى الله عليه و آله خبر واحد صحيح را نيز مى‏پذيريم زيرا آنها به‏عنوان پشتوانه دين مطرح نيستند و دليلى بر لزوم تواتر در آنها نداريم. اهمّيت قرآن به حدّى است كه خداوند متعال، خود متصدّى حفظ قرآن شده و مى‏فرمايد: (إنا نحنُ نَزَّلْنا الذّكرَ و إنّا له لَحافِظونَ)[[15]](#footnote-15) و اين نيست مگر به جهت اينكه قرآن به‏عنوان اساس و پشتوانه اسلام تا روز قيامت مطرح است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
(1) الحجر: 9

اصول فقه شيعه، ج‏1، ص: 554

از اين گذشته، مسأله قرآن مورد اهتمام غير مسلمانان نيز بوده است، زيرا همان گونه كه گفتيم قرآن از روز اوّل، تمام بشريّت بلكه جنّ و انس را به «تحدّى» و «مقابله به مثل» دعوت كرد. پيامبرى كه استاد و مكتب نديده و نزد كسى درس نخوانده و امّى است، در مقابل كسانى قرار گرفته كه در زمان خود در عالى‏ترين درجه فصاحت و بلاغت قرار داشتند و مى‏فرمايد: (وَ إن كُنتُم في ريبٍ ممّا نزّلنا على عبدنا فأتُوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءكم من دون اللَّه إنْ كنتم صادقين)[[16]](#footnote-16) حتى كوچك‏ترين سوره قرآن يعنى سوره كوثر نيز به معرض تحدّى قرار داده شد و رگ غيرت بزرگان فصاحت و بلاغت را به جوش آورد، به‏همين‏جهت، همه آنان در مقام مقابله برآمدند، ولى چيزى جز شكست و رسوايى عايد آنان نشد. روشن است كه اينان زمانى مى‏توانند در مقام مقابله برآيند كه با آيات قرآن و سوره‏هاى آن آشنا باشند، سپس فكر كنند كه چگونه مى‏توانند همانند آن را بياورند؟ لذا هر آيه و سوره‏اى كه نازل مى‏شد، موافق و مخالف به‏سوى آن مى‏شتافتند تا از يكديگر سبقت بگيرند. بلكه سبقت مخالفين بيشتر بوده است زيرا آنان مى‏خواستند ببينند آيا مى‏شود با قرآن معارضه كرد؟ بديهى است كتابى با اين خصوصيات و شرايط چيزى نيست كه با خبر واحد هرچند مثل خبر زراره قرآنيت آن ثابت شود. به‏همين‏جهت، قرآن در اواخر عمر حضرت پيامبر صلى الله عليه و آله به عنوان يك چيز روشن و مضبوط و مشخص بوده است.

## اقسام قرآن

## برکات و آثار مطالعه و بحث از قرآن

## تدبر در قرآن

 تدبّر در قرآن‏

در تفسير آيات قرآن، همانند مسائل فقهيّه، اختلاف اقوال زياد است.

مفسّران بزرگ روى حجيّت ظواهر و معانى ظاهر قرآن بسيار تكيه مى‏كنند؛ ولى با اين حال در ظهور يك آيه در فلان مطلب و معنا، اختلاف دارند؛ به عنوان مثال در مجمع البيان نسبت به برخى آيات، تا ده قول مختلف نقل مى‏شود و اين يكى از مؤيّدات قوى براى سفارشات لزوم تدبّر در قرآن است.[[17]](#footnote-17)

بايد در آيات قرآن بسيار تدبّر كنيم تا بتوانيم به اندازه فهم خود از آن استفاده كنيم. اين درست نيست كه آيات قرآن به طور سطحى مورد بررسى قرار گيرد. نتيجه همين ساده‏انگارى و سطحى‏نگرى است كه موجب فهم نادرست از قرآن مى‏شود.

به عنوان مثال، بعضى به اشتباه، در مورد آيه تطهير مى‏گويند: به دليل اين‏كه‏ [[18]](#footnote-18) نصف آيه تطهير وآيه بعد از آن، در مورد زنان پيامبر (ص) است‏[[19]](#footnote-19)، پس اين آيه شريفه درباره ايشان است؛ و به همين دليل، كلام فخرالدين رازى را كه در تفسيرش مى‏گويد: «هذِهِ الآيَه مَربوُط بِأَزواجِ النَّبى‏»[[20]](#footnote-20) صحيح مى‏دانند.

و انصافاً هم اگر كسى بخواهد با آيات قرآن سطحى برخورد كند آن سخن را درست مى‏پندارد؛ زيرا با توجه به اين‏كه چند آيه قبل و چند آيه بعد و حتى قسمت اول آيه تطهير مربوط به زن‏هاى پيامبر (ص) است، نتيجه مى‏گيرد كه اين نصف آيه هم بايد در مورد آنان باشد؛ لذا يكى از مفسّران بزرگ، كه داراى مقام ارجمندى هم هست، ناچار شده در كتاب تفسيرش بگويد:[[21]](#footnote-21) آيه تطهير متعلق به اينجا نيست و به‏ [[22]](#footnote-22)جاى ديگرى تعلّق دارد و به اشتباه اينجا قرار داده شده است؛ يعنى با عوض شدن جاى آيه، يك تحريف صورت گرفته است!

ولى ما به توفيق الهى در بحثى كه درباره آيه تطهير داشتيم، به اين نتيجه رسيديم كه اين آيه شريفه به خمسه طيّبه اختصاص دارد و سياق و چينش آيات هم به همين صورت صحيح است و حتى اگر اين قسمت از آيه در جاى ديگر قرآن ذكر شده بود، ديگر آن هدف اصلى خداوند تبارك وتعالى در مسأله تطهير خمسه طيبه حاصل نمى‏شد.[[23]](#footnote-23) يا در اين آيه شريفه (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه‏)[[24]](#footnote-24) خداوند متعال مى‏فرمايد: سخن و حرف خوب كه واقعيت داشته باشد، به سوى خداى تبارك وتعالى بالا مى‏رود.

در نگاه اوّل تصور مى‏شود بالا رفتن براى كلام و سخن طيب مزيّت و امتياز خاصى محسوب مى‏شود، درحالى كه با توجه به فراز بعد كه مى‏فرمايد: (وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه‏) روشن مى‏شود كه اين، عمل صالح است كه موجب رفعت و امتياز سخن طيّب مى‏شود.

 كلام طيّب و نيكو براى بالا رفتن نياز به پشتوانه دارد كه با وجود اين پشتوانه، رفعت يافته و بالا مى‏رود وگرنه علت ديگرى براى صعود آن وجود ندارد و در صورت بالا رفتن، اين صعود براى سخن نيكو و طيّب فضيلت و امتياز نيست.[[25]](#footnote-25)

در حقيقت سخن خوب بايد به انتظار بنشيند تا يك عمل صالح آن را تأييد كند و به دنبال كلم طيّب بيايد، درآن صورت است كه عمل صالح علاوه بر موقعيّت والاى خود، معيار ارزش بوده و به كلمه طيّب هم ارزش مى‏بخشد.[[26]](#footnote-26)

معناى كلمه «يصعد» با «يرفع» فرق دارد؛ چراكه «إليه يصعد» مانند صعود به منبر است كه به تنهايى موقعيت و ويژگى خاصى ندارد بلكه بايد ديد محصولش چيست؟!

از اين رو، در اين آيه نفرمود «يرفع الكلم الطيب»؛ چراكه نگاه به دنباله و نتيجه آن است. بنابراين، كلمه طيّب به سوى خداوند بالا مى‏رود؛ امَا آنچه به او ارزش مى‏دهد عمل صالح است.

از اين رو، بايد به اين نكته توجه كرد كه فهم قرآن به تدبّر بالاترى نسبت به تدبّرى كه در مورد روايات فقهى صورت مى‏گيرد، نياز دارد[[27]](#footnote-27).

گاهى براى درك صحيح يك روايتِ فقهى بايد در پنج جلسه آن را مورد بررسى قرار داد. مطمئناً اگر آن روايت، آيه قرآن بود بايد ده جلسه و حتّى بيشتر، مورد دقت و بررسى قرار مى‏گرفت؛ چرا كه روايت، كلام معصوم (ع) بوده و قرآن كلام خداوند متعال است و ميان كلام خداوند و كلام امام فاصله زيادى وجود دارد.[[28]](#footnote-28) به‏ [[29]](#footnote-29) همين‏ نسبت از نظر اهميّت و مطلب نيز ميان كلماتشان فاصله وجود دارد؛ به همين دليل، اگر ما در روايات به اين مقدار تدبّر مى‏كنيم، بايد در قرآن بيشتر تدبّر كنيم.

قرآن خيلى عميق و دقيق است. اگر شخصى قرآن را با تدبّر مطالعه كند، در هر بار مطالعه، مطلب تازه‏اى به ذهنش خطور مى‏كند كه در نوبت قبل به آن مطلب پى نبرده بود[[30]](#footnote-30)و اين نشان از آن است كه قرآن بيشترين زمينه را براى تدبّر دارد و چيزى فراتر يا همپاى قرآن، موقعيّت و زمينه چنين تدبرى را ندارد.[[31]](#footnote-31) حيف است و جفاى به عمركه عمرى بر انسان بگذرد و تفسير قرآن را به صورت جامع و با دقّت ملاحظه نكند؛ خصوصاً طلبه و روحانى شيعه كه از طريق[[32]](#footnote-32)‏ارشادات اهل‏بيت عليهم التحيه و السلام مى‏تواند بسيارى از معارف بلند قرآن را به دست آورد.

در مجمع البحرين در مادّه «الثوره» روايتى كوتاه را نقل مى‏كند[[33]](#footnote-33)؛ ولى دريايى از معنا است: «من أراد العلم فليثوّر القرآن‏»؛ كسى كه طالب علم است قرآن را زير و رو كرده و در آن تدبَر و دقَت نمايد؛ نمى‏فرمايد: «من أراد التقوى» يا «من أراد الهدايه» بلكه كرده مى‏فرمايد: «من أراد العلم‏»؛ چراكه تأمل و تفكر در قرآن، از لحاظ علمى به انسان رشد مى‏دهد، چه رسد به مسائل اعتقادى، اخلاقى و .... والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته‏[[34]](#footnote-34)

## عمل به قرآن

عمل به قرآن‏

قَالَ أَبَوعَبْدِ اللَّهِ (ع): «إِنَّ رُوَاهَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ إِنَّ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَغِشُّ لِلْكِتَابِ فَالْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُ الرِّعَايَهِ وَ الْجُهَّالُ يَحْزُنُهُمْ حِفْظُ الرِّوَايَهِ فَرَاعٍ يَرْعَى حَيَاتَهُ وَ رَاعٍ يَرْعَى هَلَكَتَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ اخْتَلَفَ الرَّاعِيَانِ وَ تَغَايَرَ الْفَرِيقَان».[[35]](#footnote-35)

مرحوم كلينى در باب فضيلت علمِ كتاب اصول كافى، حديث شريفى نقل كرده، كه از نظر لفظ و معنا، بهترين شاهد و دليل بر اين است كه روايت از امام معصوم و حضرت صادق (ع) صادر شده است. [[36]](#footnote-36)

حضرت مى‏فرمايد: «إِنَّ رُوَاهَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ إِنَّ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ‏» برخى از مردم روى ظاهر قرآن تكيه دارند و ارتباطشان در محدوده قرائت، الفاظ و جهات لفظى آن، مانند تجويد، نصب، رفع و وقف و ... مى‏باشد يا يك مقدار بالاتر رفته و حدّاكثر همّت خود را در مسأله حفظ قرآن به كار مى‏بندند.

خلاصه اين‏كه، تمام تلاش اين گروه در مورد كتاب خداوند همين است‏[[37]](#footnote-37)، شبيه آن چه در نقل احاديث هم مطرح است؛ چراكه تمام همّت يك راوى و محدّث صرفاً بر چگونگى نقل و ضبط الفاظ معصوم (ع)، به همان كيفيتى است كه از منبع و مصدر آن صادر شده است، حفظ آن چيزى است كه از مشايخِ حديث به او رسيده، و نقل آن براى شاگردان حديثى خود است.[[38]](#footnote-38) چه بسا سطح علمى بسيارى از محدّثان به اين درجه نيست كه كاملًا در معانى روايات دقت كنند، به همين جهت راويان همانند فقهاى بزرگ كه كاملًا در مفهوم احاديث دقّت و تأمّل مى‏كنند نيستند.

حضرت مى‏فرمايد: چه بسيارند كسانى كه با قرآن چنين برخوردى داشته؛ ولى كسانى كه قرآن را از نظر علمى مورد دقّت، تفكّر و تدبّر قرار داده و از جهت عمل [[39]](#footnote-39)‏و پياده كردن در زندگى مورد عنايت قرار مى‏دهند، اندكند.

طبق فرمايش حضرت صادق (ع) مى‏توان در رابطه با كتاب خداوند كه به عنوان ثقل اكبر ميان امت اسلامى باقى است‏[[40]](#footnote-40) ادعا كرد كه در بُعد روايتى و مرحله لفظ، قرائت، تجويد و حتى حفظ، دامنه توجّه به قرآن گسترده است؛ امَا در مرحله رعايت علمى و عملى متأسفانه راعيان و ناظران قرآن بسيار اندكند! و اين يك واقعيت است!

به ياد دارم كه استاد بزرگوار ما مرحوم آيت الله بروجردى اعلى الله تعالى مقامه الشريف در مورد ارتباط با قرآن اين مثال را بيان مى‏كردند: اگر پزشك متخصّص، مرضِ فرد بيمارى را تشخيص دهد و دارو و درمان او را هم بنويسد؛ ولى بيمار به جاى اين‏كه به محتواى نسخه عمل كند، براى آن نسخه يك قاب بسيارگران قيمت تهيه كرده و نسخه را داخل آن قاب قرار دهد و در اتاقش نصب كند، عُقلا درباره اين بيمار چه نظرى دارند؟! به او مى‏گويند: آيا تو براى اين به دكتر مراجعه كردى كه نسخه‏اش را قاب كنى و هر روز كه چشمت به آن افتاد برايش احترام قائل شوى يا هدف عمل به مضمون آن است؟!

اين برخوردى كه امروز با كتاب الله تعالى انجام مى‏گيرد كاملًا مانند برخورد بيمارى است كه آن گونه با نسخه دكتر برخورد مى‏كند و هيچ عاقلى نمى‏تواند اين را بپذيرد[[41]](#footnote-41).

اين‏كه در روايت آمده است: « وَإِنَّ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ‏ » مراد هم از نظر علمى و هم از نظر عملى است؛ بنابراين، ما به عنوان عالمان دين، علاوه بر اين‏كه بايد با قرآن و كتاب خداى متعال آشنايى كامل داشته باشيم‏[[42]](#footnote-42) و روى فهم معانى و معارف آن دقّت لازم و كافى را به كار گيريم،[[43]](#footnote-43) مى‏بايست با قرآن رابطه برقرار كرده، و آن را در صحنه عملىِ زندگىِ خود وارد سازيم و در مورد عمل به آن همّت لازم را به كار بنديم.[[44]](#footnote-44)

علاوه بر آن، با ملاحظه روايات فقهى، مى‏بينيم كه ائمه اطهار: به قرآن كريم استشهاد مى‏كرده‏اند؛[[45]](#footnote-45) بنابراين، غير از آن دو وظيفه اى كه بيان شد، مى‏بايست در مسائل فقهى كه آيات قرآن شاهد و دليل آنها است، از آن آيات استفاده كرد؛ لذا فقها بايد در مقام استدلال‏هاى فقهيه به آيات الاحكام كه جنبه فقهى دارد تكيه كنند.

جمله دوّم حضرت اين است: «كَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَغِشُّ لِلْكِتَابِ ظاهراً».

در اين عبارت، حديث در مقابل كتاب و قرآن نيست، بلكه حديث همان حديث الكتاب است؛ يعنى همان تعبير قبل: «روايه الكتاب‏».

حضرت مى‏فرمايد: چه بسيارند افرادى كه وقتى مسأله روايت كتاب و ظاهر قرآن مطرح مى‏شود حالت نصيحت، اعتماد و دلسوزى زيادى در آنان احساس مى‏شود و ناصحانه و خيرخواهانه برخورد مى‏كنند؛ امَا وقتى مسأله عمل به قرآن مطرح مى‏شود، در كارشان خيانت ديده مى‏شود[[46]](#footnote-46) و از مصاديق (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ[[47]](#footnote-47)بِبَعْض‏[[48]](#footnote-48) هستند و به صورت انتخابى به آيات عمل مى‏كنند.

اين روايت ناظر به اين است كه انسان بايد جايگاه و موقعيت هر چيزى را بشناسد و آن را درك كند؛ البته نه اين‏كه به ظاهر قرآن توجّهى نداشته باشيم، بلكه بايد بدانيم هر چيزى جايگاه خاص خود را دارد. جايگاه ظاهر قرآن چيست؟! و جايگاه واقعيت و اهداف آن كجا است؟! وما در قبال هر كدام از اين جايگاهها چه وظيفه‏اى داريم؟!

متأسفانه ما نسبت به شناخت و تعيين جايگاه هرچيز و واكنش شايسته در برابر آن جايگاه، درست عمل نمى‏كنيم؛ به عنوان مثال، اگر جوانى را ببينيم كه خداى ناكرده در كوچه و خيابان به نامحرم نگاه مى‏كند، اين عمل در نظر ما واقعاً زشت و زننده است؛ اما اگر ديديم كسى از صبح تا غروب صد بار غيبت مى‏كند[[49]](#footnote-49) اهميت‏[[50]](#footnote-50) نمى‏دهيم. غيبتى كه در تعبيرات قرآنى به اكل ميته تشبيه شده است: (أ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخيهِ مَيْتا فَكَرِهْتُمُوه‏)؛[[51]](#footnote-51) اين در حالى است كه آيات تحريم در قرآن زياد است؛ همانند: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزير)؛[[52]](#footnote-52) ولى در رابطه با محرّمات كمتر به تشبيه برمى‏خوريم؛ از اين رو، وقتى قرآن براى حرامى تشبيه بيان مى‏كند علاوه بر كشف حكم حرمت، اهميّت آن قضيه نيز فهميده مى‏شود.

اهميت بحث غيبت به اين خاطر است كه غيبت از مؤمن و هتك كردن حيثيّت و از بين بردن آبروى او به منزله اين است كه جزئى از پيكره او قطع و جدا شود.[[53]](#footnote-53)

مهم آن است كه انسان جايگاه هر چيزى را بشناسد و تشخيص دهد. آيا مسأله غيبت مهم‏تر است يا يك نظر به نامحرم؟! پس چرا گناهِ نظر به نامحرم اين قدر ميان ما بزرگ و با اهميّت است؛ ولى غيبت چنين اهميتى ندارد؟!

اين روايت نيز در حقيقت ناظر به اين معنا است و مى‏فرمايد: برخى افراد نسبت به نقل و قرائت كتاب خداوند متعال حساسيت خاصى دارند كه اگر كسى يك اعراب آن را زير و رو كند، داد و فرياد مى‏كنند؛ امّا وقتى نوبت به عمل به دستورات قرآن در صحنه زندگى مى‏رسد، در تزاحم منافع زندگى با عمل به قرآن، از عمل به آن سرباز مى‏زنند و آن را توجيه مى‏كنند و تا آنجا كه بتوانند به كتاب خداى متعال خيانت مى‏كنند. مثل رژيم طاغوت كه قرآن را با بهترين خط، بهترين چاپ، بهترين تصحيح و جلد چاپ مى‏كرد؛ اما تيشه به ريشه قرآن مى‏زد و مى‏گفت: روح اسلام آن چيزى است كه من درك مى‏كنم. اگر طاغوت دو سه سال ديگر مانده بود، يقين داشته باشيد كه يك رساله عمليه هم مى‏نوشت و مى‏گفت: مردم بايد طبق اين رساله عمل كنند؛ چراكه من بهتر از روحانيت روح قرآن را درك مى‏كنم.

حضرت در ادامه مى‏فرمايد: «فَالْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُ الرِّعَايَهِ وَالْجُهَّالُ يَحْزُنُهُمْ حِفْظُ الرِّوَايَهِ‏»؛ آنچه علما را دچار حزن و اندوه مى‏كند آن است كه قرآن كمتر رعايت شده و كمتر به آن عمل مى‏شود؛ امَا وقتى به جهّال مراجعه مى‏كنى ترك «حِفْظُ الرِّوَايَهِ‏» موجب ناراحتى‏شان شده و مى‏گويند: چرا قرآن را حفظ نيستيد؟! چرا زير و زبر آن را درست و آن‏گونه كه بايد باشد نمى‏دانيد؟! چرا با قرائت قرآن آن طورى كه نازل شده آشنا نيستند؟! اما نسبت به عمل به قرآن و بى‏اعتنايى به آن هيچ احساس نگرانى و ناراحتى نمى‏كنند.

در حقيقت اين علما هستند كه موقعيت قرآن را درك مى‏كنند. آنان مى‏دانند كه اين كتاب، كتاب عمل است؛ كتابى است كه بايد در شئون مختلف زندگى از آن استفاده‏ [[54]](#footnote-54) كرد؛ كتابى است كه در پرتو آن همه گمراهان عالَم، داخل وادى نور مى‏شوند.[[55]](#footnote-55) دشمنان اسلام اين مطلب را خوب فهميده‏اند؛ به همين دليل براى مبارزه با اسلام، توجه به ظاهر قرآن را تقويت مى‏كنند و مسلمانان را از توجه به باطن قرآن باز مى‏دارند. آنان با خود مى‏گويند: اگر بخواهيم بر مسلمانان سيطره پيدا كنيم، بايد قرآن را از ميانشان به حاشيه ببريم، نه اين‏كه چاپ آن را متوقف كنيم؛ لذا شما مى‏بينيد كه تعداد چاپ قرآن واقعاً زياد است. سعودى، يك ميليون قرآن چاپ مى‏كند و به آذربايجان و شوروى مى‏فرستد؛ ولى در همين زمان، مفتى آنها فتوا مى‏دهد «أَنَ الشيعَهَ مُرتَدٌّ»؛ جايز نيست كسى از قصاب شيعه گوشت بخرد و ذبيحه آنها حلال نيست، بلكه بالاتر از اين، بعضى از فضلاى عربستان سعودى جزوه‏اى را براى من آورده‏اند[[56]](#footnote-56) كه در دبيرستانهاى آنها تدريس مى‏شد و اسمش را «التوحيد» گذاشته بودند. در آن نوشته شده بود: دو جور شرك داريم؛ شرك اكبر و شرك اصغر. شرك اكبر شركى است كه شيعيان به آن مبتلا هستند. كه براى على و اولاد على: موقعيت خاصّى قائل‏اند و در نتيجه آنها را در رديف خداوند قرار داده و در مواقع و مواقف خاصّ و حساس آنها را مى‏خوانند و به درگاهشان التجا و تضرع مى‏كنند.[[57]](#footnote-57)

البته چيز ديگرى هم اضافه كرده بودند كه موقعيت ضعيف علمى آنها را مشخص مى‏كرد؛ نوشته بود: يكى از چيزهايى كه انسان را به شرك اكبر مبتلا مى‏كند اين است كه اگرانسان از مرده وحشت كند همين وحشت موجب شرك اكبر است و در نتيجه مال، جان و عرض شيعيان حلال است.[[58]](#footnote-58)

خلاصه اين‏كه؛ نمى‏توان با كتابى كه از ديدگاه اهل بيت: داراى مقام رفيعى است ناآشنا يا كم آشنا بود. يكى از بحث‏هاى خودتان را به قرآن اختصاص بدهيد و در شبانه روز يك ساعت مطالعه تفسير قرآن و يك ساعت هم مباحثه قرآنى داشته باشيد؛[[59]](#footnote-59)و مهم‏تر از آن دغدغه عمل به اين كتاب نورانى را داشته باشيد. والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته‏[[60]](#footnote-60)

1. ( 2). عَنْ عَبْدِالْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللَّهِ: عَثَرْتُ فَانْقَطَعَ ظُفُرِى فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِى مَرَارَهً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ؟ قَالَ: يُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ امْسَحْ عَلَيْه.( الكافى، ج 3، باب الجبائر و ...، ص 32) عبدالاعلى چنين نقل مى‏كند كه به حضرت صادق( ع) عرض كردم: پايم به سنگ برخورد و ناخنم شكست. روى آن مرحم گذاشتم. براى وضو چه كنم؟ حضرت صادق( ع) فرمود: پاسخ اين مسأله و امثال آن، از كتاب خدا روشن مى‏شود: خداوند در مقررات دين بر شما سخت نمى‏گيرد، روى همان مرحم مسح بكش. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 3). عن أميرالمومنين( ع): وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ على أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَهٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى.( نهج البلاغه، ص 252) ... و بدانيد كسى كه با قرآن كريم است بى نياز است و كسى كه بى‏قرآن است بى‏نياز نيست .... [↑](#footnote-ref-2)
3. . اخلاق فاضل، ص: 217 [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1). عن أنس: قال لى رسول الله( ص): يا ابن‏ام سليم! لا تغفل عن قراءه القرآن صباحاً و مساءً فإن القرآن يحيى القلب الميت و ينهى عن الفحشاء و المنكر.( شرح نهج‏البلاغه ابن ابى الحديد، ج 10، ص 22؛ ميزان الحكمه، ح 16497) اى پسرام سليم! از خواندن قرآن غافل مشو؛ زيرا قرآن دل را زنده مى‏كند و از فحشا و كارهاى زشت و ستم باز مى‏دارد. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2). اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ احْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ، وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ، وَ اقْفُ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ قَامُوا لَكَ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ بِتَطْهِيرِهِ، وَ تَقْفُوَ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ اسْتَضَاءُوا بِنُورِهِ، وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدَعِ غُرُورِهِ.( صحيفه السجاديه، وكان من دعائه( ع) عند ختم القرآن) خدايا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به بركت قرآن بار سنگين گناهان را از دوش ما بردار و صفات و خصال نيكوى نيكوكاران را به ما ارزانى‏دار و ما را پيرو نشانه‏ها و راه‏هاى كسانى گردان كه در بامدادان و شامگاهان قرآن را براى تو به پا داشتند و در خواندن و عمل به آن مى‏كوشيدند. تا بدان وسيله ما را از هر پليدى پاك سازى و پيرو نشانه‏هاى كسانى گردانى كه راه خود را با روشنايى و راهنمايى قرآن روشن كردند و آرزوى طول عمر و جمع مال و مانند آن، آنان را از كار و بندگى باز نداشته كه به فريب‏هاى گوناگونش آنان را فرا گرفته، تباه و بدبخت گرداند.

علامه افندى در شرح حال مرحوم طبرسى مى‏گويد: از شگفتى‏هاى روزگار بلكه از كرامت‏هاى مرحوم طبرسى- قدّس اللَّه روحه- داستانى است كه نزد همه مردم شهرت يافته است و آن اين‏كه: وى سكته كرد و مردم تصور كردند او از دنيا رفته است؛ و او را دفن كردند. پس از دفن در قبر به هوش آمد و چون هيچ چاره‏اى نداشت و نمى‏توانست از كسى كمك بجويد، در آن حالت نذر مى‏كند كه اگر خداوند او را نجات دهد كتابى در تفسير قرآن بنويسد. اتفاقاً دزدى براى دزديدن كفن او مى‏آيد و شروع به نبش قبر مى‏كند، ناگهان طبرسى از داخل قبر دست دزد را مى‏گيرد، ترس و وحشت، دزد را فرا مى‏گيرد. طبرسى مى‏گويد: نترس! من سكته كردم و اطرافيان چون تصور كردند مرده‏ام، مرا دفن كردند، سپس برخاست و دزد او را كمك كرده و به دوش گرفت و به منزل آورد، در آن هنگام مرحوم طبرسى كفن را به همراه اموال زيادى به دزد داد و او نيز به دست مرحوم طبرسى توبه كرد و از افراد صالح گرديد، سپس مرحوم طبرسى براى وفاى به نذر خود، تفسير« مجمع البيان» را تأليف نمود و خداوند او را موفق به اتمام آن گرداند. مرحوم خوانسارى اين داستان را از كتاب« رياض العلماء» نقل كرده است و سپس مى‏گويد: برخى اين داستان را به ملا فتح اللَّه كاشانى نسبت داده و گفته‏اند: وى تفسير« منهج الصادقين» را پس از نجات از چنين مهلكه‏اى نوشت. به هر حال اگر اين داستان درباره مرحوم طبرسى صحيح باشد، بايد مرحوم طبرسى هنگام آن سكته، حدود شصت سال داشته باشد كه خداوند به بركت قرآن كريم او را نجات داده و پس از آن حدود سى سال ديگر در خدمت قرآن و زير پرچم تفسير زندگى كرد ..( الآداب الدينيه للخزانه المعينيه، ص 210) اخلاق فاضل، ص: 218 [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 1). قَالَ النبى( ص): عَلَيْكَ بِتِلَاوَهِ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ ذِكْرٌ لَكَ فِى السَّمَاءِ وَ نُورٌ فِى الْأَرْض.( مكارم الأخلاق، فصل 5، ص 458) تلاوت قرآن را از دست مده و خداوند را بسيار ياد كن كه تو را در آسمان ياد كنند و در زمين نورانى باشى.

عن أميرالمومنين( ع): تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَص.( نهج البلاغه، خ 110، ص 164)

قرآن بياموزيد كه بهترين گفتار است و آن را نيك بفهميد كه بهار دل‏ها است. از نور آن شفا و بهبودى بخواهيد كه شفاى دل‏ها است و قرآن را نيكو تلاوت كنيد كه سود بخش‏ترين داستان‏ها است.

قرآن به اين اعتبار بهار دلها است كه بهار باعث نشو و نماى گياهان و شكفتگى و خرمى مى‏شود، خواندن قرآن نيز باعث شكفتگى و خرّمى دل‏ها مى‏شود و اين‏كه قرآن شفاى دل‏ها است به اين دليل است كه تدبّر و تفكر در معانى آيات قرآن و بهره‏مندى از آن باعث پاك شدن روح و روان از آلودگى‏ها و رذايل اخلاقى مى‏شود و همچنين انس با قرآن باعث مى‏شود انسان از بسيارى از وسوسه‏ها نجات پيدا كند. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 2). القرآن قطعى السند، و قطعى المتن.( الرسائل الفقهيه« للوحيد البهبهانى»، ج 1، ص 210)

هكذا الكتاب قطعى السند كالمتواتر.( مجمع الأفكار و مطرح الأنظار، ص 10)

ولكن القرآن الكريم قطعى السند و ظنّى الدلاله، و فيه محكمات و أخر متشابهات.( القصاص على ضوء القرآن و السنه، ج 1، ص 451) [↑](#footnote-ref-7)
8. . اخلاق فاضل، ص: 219 [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1). عن أَبُى جَعْفَرٍ( ع) قَالَ رَسُولُ اللَّه عليه وآله السّلام: أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِيَوْمَ الْقِيَامَهِ وَكِتَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِى ثُمَّ أُمَّتِى ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِى.( الكافى، ج 2، كتاب فضل القرآن، ص 596) من نخستين كسى هستم كه در روز قيامت با كتاب خداوند و اهل بيتم بر خداى عزيز جبار وارد مى‏شوم، سپس امتم‏[ وارد مى‏شوند]، سپس از ايشان مى‏بپرسم كه با كتاب خداى متعال و اهل بيت من چه كرديد؟! [↑](#footnote-ref-9)
10. . اخلاق فاضل، ص: 220 [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 1). و شترهاى چاق و فربه را[ در مراسم حج‏] براى شما از شعائر الهى قرار داديم.( حج: آيه 36) [↑](#footnote-ref-11)
12. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، اخلاق فاضل، 1جلد، مركز فقهى ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1389 ه.ش. اخلاق فاضل، ص: 222-221 [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 1)- رجوع شود به: البيان في تفسير القرآن، ص 432- 448 [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 2)- الإتقان في علوم القرآن، ج 1، ص 104 و 105 [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 1)- الحجر: 9 [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 1)- البقرة: 23 [↑](#footnote-ref-16)
17. ( 2). قَالَ ابو عَبْدِ اللَّهِ( ع): لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلٌ يَجْرِى كَمَا يَجْرِى اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ كَمَا تَجْرِى الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ فَإِذَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَىْ‏ءٍ مِنْهُ وَقَعَ فَمِنْهُ مَا قَدْ جَاءَ وَ مِنْهُ مَا يَجِى‏ء.( بحار الأنوار، ج 23، باب 4، ص، 76) قرآن داراى تأويلهايى است كه مانند شب و روز و حركت خورشيد و ماه در حال جريان است، وقتى زمان هريك از آنها فرابرسد، اتفاق خواهد افتاد كه برخى از آنها به وقوع پيوسته و برخى در آينده به وقوع خواهد پيوست. [↑](#footnote-ref-17)
18. . اخلاق فاضل، ص: 222 [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 1).( وَ قَرْنَ فى بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّهِ الْأُولى وَ أَقِمْنَ الصَّلاهَ وَ آتينَ الزَّكاهَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلى فى بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَتِ اللَّهِ وَ الحِكْمَهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ لَطِيفًا خَبِيرًا).( الأحزاب: آيه 33- 34) و در خانه‏هاى خود بمانيد و همچون دوران جاهليّت نخستين‏[ در ميان مردم‏] ظاهر نشويد و نماز را برپا داريد و زكات را بپردازيد و خدا و رسولش را اطاعت كنيد؛ خداوند فقط مى‏خواهد پليدى و گناه را از شما اهل بيت دور كند و كاملًا شما را پاك سازد و آنچه را در خانه‏هايتان از آيات خدا و حكمت تلاوت مى‏شود، ياد كنيد كه خدا باريك بين و آگاه است. [↑](#footnote-ref-19)
20. ( 2). ثم إن اللّه تعالى ترك خطاب المؤنثات و خاطب بخطاب المذكرين بقوله:( لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) ليدخل فيه نساء أهل بيته و رجالهم، و اختلفت الأقوال فى أهل البيت، و الأولى أن يقال: هم أولاده و أزواجه و الحسن و الحسين منهم و على منهم لأنه كان من أهل بيته بسبب معاشرته ببنت النبى( ع) و ملازمته للنبى.( مفاتيح الغيب، فخر رازى، ج 25، ص 168) [↑](#footnote-ref-20)
21. ( 3). شايد منظور معظم له، استاد بزرگوارشان مرحوم علامه طباطبايى است كه فرموده اند: ... فإن قيل: هذا مدفوع بنص الكتاب على شمولها لهن كوقوع الآيه فى سياق خطابهن. قلنا: إنما الشأن كل الشأن فى اتصال الآيه بما قبلها من الآيات فهذه الأحاديث على كثرتها البالغه ناصه فى نزول الآيه وحدها، و لم يرد حتى فى روايه واحده نزول هذه الآيه فى ضمن آيات نساء النبى و لا ذكره أحد حتى القائل باختصاص الآيه بأزواج النبى كما ينسب إلى عكرمه و عروه، فالآيه لم تكن بحسب النزول جزءاً من آيات نساء النبى و لا متصله بها و إنما وضعت بينها إما بأمر من النبى( ص) أو عند التأليف بعد الرحله.( الميزان فى تفسير القرآن، ج 16، ص 311) و اگر كسى بگويد: آن روايات بايد به خاطر ناسازگارى‏اش با صريح قرآن طرح شود، چون روايت هر قدر هم صحيح باشد، وقتى پذيرفته است كه با نص صريح قرآن منافات نداشته باشد و روايات مذكور مخالف قرآن است، براى اين‏كه آيه مورد بحث دنبال آياتى قرار دارد كه خطاب در همه آنها به همسران رسول خدا است، پس بايد خطاب در اين آيه نيز به ايشان باشد. در پاسخ مى‏گوييم: همه حرفها در همين است كه آيا آيه مورد بحث متصل به آن آيات و تتمه آنها است يا خير؟ چون رواياتى كه به آنها اشاره شد، همين را منكر است و مى‏فرمايد: آيه مورد بحث به تنهايى و در يك واقعه جداگانه نازل شده است. و حتى در ميان اين هفتاد روايت، يك روايت هم وجود ندارد، كه بگويد آيه شريفه دنبال آيات مربوط به همسران رسول خدا نازل شده است، و حتى احدى از مفسران هم اين حرف را نزده‏اند، حتى كسانى هم كه گفته‏اند آيه مورد بحث مخصوص همسران رسول خدا است، مانند عكرمه و عروه، نگفته‏اند كه آيه در ضمن آيات نازل شده است، پس آيه مورد بحث از جهت نزول جزو آيات مربوط به همسران رسول خدا و متصل به آن نيست، حال يا به دستور رسول خدا دنبال آن آيات قرارش داده‏اند يا بعد از رحلت آن حضرت اصحاب هنگام تأليف آيات قرآنى در آنجا نوشته‏اند. [↑](#footnote-ref-21)
22. . اخلاق فاضل، ص: 223 [↑](#footnote-ref-22)
23. ( 1). مشروح اين مطلب در كتاب« چهره‏هاى درخشان در آيه تطهير» نوشته معظم له ذكر شده است. [↑](#footnote-ref-23)
24. ( 2). سخنان پاكيزه به سوى او صعود مى‏كند و عمل صالح را بالا مى‏برد.( فاطر: آيه 10) [↑](#footnote-ref-24)
25. . اخلاق فاضل، ص: 224 [↑](#footnote-ref-25)
26. ( 1).« الكلم الطيب» به معناى سخنان پاكيزه است و پاكيزگى سخن به پاكيزگى محتواى آن بستگى دارد و پاكيزگى محتوا به خاطر مفاهيمى است كه بر واقعيتهاى عينى پاك و درخشان تطبيق مى‏كند و چه واقعيتى بالاتر از ذات پاك خداوند و آيين حق و عدالت او و نيكان و پاكانى كه در راه نشر آن گام بر مى‏دارند!

به همين جهت« الكلم الطيب» را به اعتقادات صحيح در مورد مبدأ و معاد و آيين خداوند تفسير كرده‏اند. آرى! چنين عقيده پاكى است كه به سوى خدا اوج مى‏گيرد و دارنده‏اش را نيز پرواز مى‏دهد تا در جوار قرب حق تعالى قرار گيرد و غرق در عزت خداوند عزيز شود. مسلماً از اين ريشه پاك شاخه‏هايى مى‏رويد كه ميوه آن عمل صالح است، هر كار شايسته و مفيد و سازنده، چه دعوت به سوى حق باشد، چه حمايت از مظلوم، چه مبارزه با ستمگر، چه خودسازى و عبادت، چه آموزش و پرورش و خلاصه هر چيز كه در اين مفهوم وسيع و گسترده داخل است اگر براى خدا و به خاطر رضاى او انجام شود آن هم اوج مى‏گيرد و به آسمان لطف پروردگار عروج مى‏كند و مايه معراج و تكامل صاحب آن و برخوردارى از عزت حق مى‏شود. اين همان چيزى است كه در سوره ابراهيم آيه 24 به آن اشاره شده:( أَلَمْ‏تر كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَهً طَيِّبَهً كَشَجَرَهٍ طَيِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِى السَّماءِ تُؤْتِى أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها)؛ آيا نديدى خداوند چگونه براى سخن پاكيزه، مثالى زده است؟ همانند درختى پاك كه ريشه آن ثابت و برقرار و شاخه آن در آسمان افراشته است، هر زمان ميوه‏هاى خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان مى‏دهد.

عَنِ الصَّادِقِ( ع) أَنَّهُ قَالَ: الْكَلِمُ الطَّيِّبُ قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِى وَلِى اللَّهِ وَ خَلِيفَهُ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَالَ: وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ الِاعْتِقَادُ بِالْقَلْبِ إِنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَا شَكَّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِين.( بحار الأنوار، ج 66، باب 30، ص 18)« كلم طيب» گفتار مؤمن است كه مى‏گويد: لا اله الا الله محمد رسول اللَّه على ولى اللَّه و خليفه رسول اللَّه، فرمود: عمل صالح اعتقاد به دل است به اين‏كه معتقد باشد اين مسأله حق است و از جانب خداوند آمده و شكى در حقانيّت آن نيست.

در بعضى از روايات« الكلم الطيب و العمل الصالح» به ولايت اهل بيت عليهم السلام يا مانند آن تفسير شده است: عنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ( ع) فِى قَوْلِهِ تَعَالَى:( إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) قَالَ: وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعِ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.( بحار الأنوار، ج 24، باب 50، ص 173) عمار بن يقظان اسدى از حضرت صادق( ع) درباره آيه:( إِلَيْهِ‏يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) سؤال كرد. حضرت در جواب فرمود: ولايت ما خانواده است- اشاره به سينه خود كردند- هر كس ولايت ما را نداشته باشد عمل صالحى از او پذيرفته نيست. اسدى در آيه:« وَ جَعَلَها كَلِمَهً باقِيَهً فِى عَقِبِهِ» گفت: يعنى در آل‏محمّد، منظور اين است كه دوست آنان و دوستانشان هستيم تا روز قيامت و با دشمنانشان دشمنيم تا قيامت.

همه از قبيل بيان مصداقهاى روشن براى آن مفهوم وسيع و گسترده است و محدوديتى در مفهوم آن ايجاد نمى‏كند؛ چرا كه هر سخنى كه محتواى پاك و عالى داشته باشد همه در اين عنوان جمع است. به هر حال همان خداوندى كه به مقتضاى آيه گذشته زمين مرده را با قطره‏هاى حياتبخش باران زنده مى‏كند، كلام طيب وعمل صالح را نيز پرورش مى‏دهد و به جوار قرب و رحمت خود مى‏رساند.

تفسير القمى:( إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) قَالَ: كَلِمَهُ الْإِخْلَاصِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْوَلَايَهُ يَرْفَعُ الْعَمَلَ الصَّالِحَ إِلَى اللَّه.( بحار الأنوار، ج 66، باب 30، ص 18) امام( ع) در تفسير( إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) فرمود: مقصود كلمه اخلاص و اقرار به واجباتى است كه از سوى خدا نازل شده است و ولايت عمل صالح را به طرف خداوند مى‏برد. اخلاق فاضل، ص: 225 [↑](#footnote-ref-26)
27. ( 1).( أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ‏ام عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها)( محمد، آيه 24) آيا در قرآن تدبر نمى‏كنند، يا بر دلهاشان قفل نهاده شده است؟

( كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ، لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ، وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ).( ص، آيه 29) كتابى فرخنده بر تو فرو فرستاديم تا در آيات آن تدبر كنند و خردمندان از آن پند گيرند.

( وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ)( قمر، آيه 17- 22- 32- 40) هر آينه قرآن را براى ياد كردن‏[ خداوند] آسان قرار داديم آيا كسى هست كه ياد كند؟

( أَفَلايَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ)( نساء، آيه 82) پس آيا در قرآن نمى‏انديشند و تدبر نمى‏كنند؟ ... [↑](#footnote-ref-27)
28. ( 2). قَال أَمِيرَالْمُؤْمِنِين( ع): ... وَ كَلَامُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ كَمَا لَيْسَ شَىْ‏ءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشْبِهُهُ كَذَلِكَ لَا يُشْبِهُ فِعْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شَيْئاً مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ وَ لَا يُشْبِهُ شَىْ‏ءٌ مِنْ كَلَامِهِ كَلَامَ الْبِشْرِ فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صِفَتُهُ وَ كَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ فَلَا تُشَبِّهْ كَلَامَ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكَ وَ تَضِل.( توحيد صدوق، ص 264) قرآن كلام خداوند است و تأويل آن همچون كلام بشر نيست. همان گونه كه چيزى از آفريده‏هايش با او همانند نيست، فعل او نيز به چيزى از افعال بشر شباهت ندارد و هيچ سخن او به سخن بشر شبيه نيست. كلام خداى متعال صفت او است و كلام بشر افعال ايشان. پس سخن خداوند را به سخن بشر تشبيه نكنيد كه گمراه و هلاك مى‏شويد. [↑](#footnote-ref-28)
29. . اخلاق فاضل، ص: 226 [↑](#footnote-ref-29)
30. ( 1). عن اميرالمؤمنين( ع): ثمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُه و ... وَ بَحْراً لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ و ....( نهج البلاغه، ص 315) أميرالمؤمنين( ع) مى‏فرمايد: ... سپس قرآن را بر نبى مكرم نازل فرمود: قرآنى كه نورش خاموشى ندارد ... و دريايى است كه ژرفاى آن درك نشود و ... [↑](#footnote-ref-30)
31. ( 2). قَالَ النَّبِىُّ( ص): أَعْرِبُوا الْقُرْآنَ وَ الْتَمِسُوا غَرَائِبَهُ.( بحارالأنوار، ج 89، ص 107) قرآن را درست بخوانيد و در جستجوى شگفتى‏هاى آن باشيد.

وَ قَالَ أميرالمؤمنين( ع): الْقُرْآنُ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقَضِى غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ فَتَفَكَّرُوا.( إرشاد القلوب، ج 1، ص 8) قرآن ظاهرش شگفت انگيز و باطنش دريايى ژرف و بى‏پايان از حقايق است، شگفتيهاى قرآن تمام شدنى نيست و اسرارش به پايان نمى‏رسد تاريكى ها برطرف نمى‏شود مگر به واسطه قرآن، پس انديشه كنيد.

الامام السجاد( ع): فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَهً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكَرَامَه ... حَتَّى تُوصِلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهْمَ عَجَائِبِهِ.( الصحيفه السجاديه، ص 178، و كان من دعائه( ع) عند ختم القرآن) خدايا! بر محمد و آلش درود فرست و قرآن را وسيله رسيدن ما به شريف‏ترين منزلگاههاى كرامت قرار ده ... تا فهم شگفتيهاى قرآن را نصيب دلهاى ما گردانى.

قَالَ الامام الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِىٍّ( ع): كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَهِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَهِ وَ الْإِشَارَهِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَهُ لِلْعَوَامِ وَ الْإِشَارَهُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.( جامع الأخبار، فصل 24، ص 41) كتاب خداى عزوجل( قرآن) داراى چهار خصوصيت است: عبارت ظاهر، اشاره، لطايف و حقايق. عبارت ظاهر براى عوام است و اشاره براى خواص و لطايف براى اوليا و حقايق براى انبيا. [↑](#footnote-ref-31)
32. . اخلاق فاضل، ص: 227 [↑](#footnote-ref-32)
33. ( 1).( ثور): .... و فى الخبر« من أراد العلم فليثوّر القرآن» أى لينقر عنه و يفكّر فى معانيه و تفسيره و قراءته.( مجمع البحرين، ج 3، ص 238)

عن أَبَى إِبْرَاهِيم( ع): مَنِ اسْتَكْفَى بِآيَهٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ كُفِى إِذَا كَانَ لَهُ يَقِينٌ.( عده الداعى و نجاح الساعى، القسم الثانى فى الاستكفاء، ص 293) هركس قرآن را براى خود كافى بداند وقتى يقين داشته باشد از مشرق و مغرب بى‏نياز مى‏شود. [↑](#footnote-ref-33)
34. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، اخلاق فاضل، 1جلد، مركز فقهى ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1389 ه.ش. اخلاق فاضل، ص: 228 [↑](#footnote-ref-34)
35. ( 2). عَلِى بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ( ع) ....( كافى، ج 1، ص 48) همانا روايت‏كنندگان قرآن بسيارند و رعايت‏كنندگانش اندك، چه بسا مردمى كه نسبت به حديث خيرخواه بوده و نسبت به قرآن خيانتگرند، علما از رعايت نكردن غمگين و جاهلان از اين‏كه نتوانند روايت را حفظ كنند غمگين هستند، يكى در پى حفظ حيات خود و ديگرى در پى هلاكت خويش است، اينجا است كه دو گروه رعايت‏كننده اختلاف پيدا مى‏كنند و از هم جدا مى‏شوند. در صورتى كه به حسب ظاهر و در نظر مردم جاهل، هر دو دسته ستايش مى‏شوند.

توضيح اين‏كه: روايت كردن قرآن در اينجا به معنى تصحيح الفاظ و تجويد و قرائت و از بركردن آن است و مراد از خير خواهى هم همين است و مراد از« رعايت» فهميدن معنا و تفكر و تدبّر در آن و عمل كردن به مقتضاى آن است. [↑](#footnote-ref-35)
36. . اخلاق فاضل، ص: 229 [↑](#footnote-ref-36)
37. ( 1). عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ( ع): الْقُرَّاءُ ثَلَاثَهٌ: قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ لِيَسْتَدِرَّ بِهِ الْمُلُوكَ وَ يَسْتَطِيلَ بِهِ عَلَى النَّاسِ فَذَاكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ فَذَاكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَتَرَ بِهِ تَحْتَ بُرْنُسِهِ فَهُوَ يَعْمَلُ بِمُحْكَمِهِ وَ يُؤْمِنُ بِمُتَشَابِهِهِ وَ يُقِيمُ فَرَائِضَهُ وَ يُحِلُّ حَلَالَهُ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ فَهَذَا مِمَّنْ يُنْقِذُهُ اللَّهُ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ يَشْفَعُ فِيمَنْ شَاء.( الخصال، ج 1، ص 142) تلاوت كنندگان قرآن مجيد سه گروه‏اند: گروهى آن را براى تقرّب به درگاه بزرگان و سرورى بر مردمان فرا گرفته‏اند كه آنان اهل دوزخ اند و گروهى آن را آموخته و الفاظ آن را حفظ كرده اند؛ اما به داورى‏هاى آن كارى ندارند اينان نيز اهل دوزخ اند. گروهى ديگر آن را ياد گرفته‏اند و در مطالب آن تعقل و تدبر مى‏كنند و به محكمات آن عمل مى‏كنند و به متشابهات آن ايمان دارند و به واجبات آن رفتار و از محرمات آن اجتناب مى‏كنند اينان اهل بهشت‏اند و شفاعت ايشان درباره هركس كه ب‏خواهند به درگاه خداوند پذيرفته است. [↑](#footnote-ref-37)
38. ( 2). عنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ 8: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ( ص) يَوْمَ مِنًى فَقَالَ: نَضَّرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِى فَوَعَاهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَكَمْ مِنْ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرُ فَقِيهٍ- وَ كَمْ مِنْ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.( أمالى المفيد، ص 186، المجلس الثالث والعشرون) رسول خدا( ص) در سرزمين منى سخنرانى كرد، فرمود: خداوند روى بنده‏اى را خرّم و شاد كند كه سخن مرا بشنود و خوب فرا گيرد و به آن كس كه نشنيده است برساند، چه بسا كسانى كه بار فقه با خود مى‏كشند؛ ولى فقيه نيستند و چه بسا كسانى كه فقه را به كسانى انتقال مى‏دهند كه از خود حاملان بهتر مى‏فهمند. [↑](#footnote-ref-38)
39. . اخلاق فاضل، ص: 230 [↑](#footnote-ref-39)
40. ( 1). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ( ص): إِنِّى تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِتْرَتِى أَهْلَ بَيْتِى أَلَا وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِى وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْض.( أمالى الصدوق، ص 415، المجلس الرابع والستون) من ميان شما دو چيز گران‏بها را- كه كتاب خداى عز و جل و خاندانم باشند- به جا مى‏گذارم آگاه باشيد! هر دوى آنها خليفه بعد از من هستند و از هم جدا نمى‏شوند تا بر سر حوض نزد من آيند. [↑](#footnote-ref-40)
41. ( 2). قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ( ع) فِى قَوْلِهِ تَعَالَى:( الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ): يُرَتِّلُونَ آيَاتِهِ وَ يَتَفَقَّهُونَ فِيهِ وَ يَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ وَ يَرْجُونَ وَعْدَهُ وَ يَخَافُونَ وَعِيدَهُ وَ يَعْتَبِرُونَ بِقِصَصِهِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِأَوَامِرِهِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْ نَوَاهِيهِ. مَا هُوَ وَ اللَّهِ حِفْظَ آيَاتِهِ وَ دَرْسَ حُرُوفِهِ وَ تِلَاوَهَ سُوَرِهِ وَ دَرْسَ أَعْشَارِهِ وَ أَخْمَاسِهِ حَفِظُوا حُرُوفَهُ وَ أَضَاعُوا حُدُودَهُ وَ إِنَّمَا تَدَبُّرُ آيَاتِهِ وَ الْعَمَلُ بِأَحْكَامِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى( كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ ....)( إرشاد القلوب، ج 1، باب 19، ص 78) حضرت صادق( ع) در تفسير آيه:( الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ) فرمود: آيات قرآن را تلاوت مى‏كنند و در آن تفكر مى‏كنند و به احكام آن عمل مى‏كنند و به بشارت‏هاى آن اميدوارند و از تهديدهاى آن مى‏ترسند و از مثال‏ها و قصص‏[ پيشينيان در] آن عبرت مى‏گيرند، و اوامر آن را انجام مى‏دهند و خود را از منهيّاتش بازمى‏دارند. به خدا قسم! قرآن براى اين نيست كه آياتش را حفظ كنند و حروف آن را فراگيرند و سوره‏هاى قرآن يا بخشى از آن را بخوانند و حدود آن را ضايع كنند بلكه براى تدبّر در آيات آن و عمل كردن به احكام آن است چنان كه حق جل شأنه مى‏فرمايد: قرآن مجيد كتابى است عظيم الشأن كه بر تو نازل كرديم تا امت تو در آياتش تدبر و تفكر كنند .... اخلاق فاضل، ص: 231 [↑](#footnote-ref-41)
42. ( 1). أَقْبَلَ النَّاسُ عَلَى عَلِىٍّ( ع) فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْبِئْنَا بِالْفَقِيهِ قَالَ: نَعَمْ أُنْبِئُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ ... وَ لَمْ يَدَعِ الْقُرْآنَ رَغْبَهً إِلَى غَيْرِهِ أَلَا لَا خَيْرَ فِى قِرَاءَهٍ لَا تَدَبُّرَ.( مشكاه الأنوار، فصل 8، ص 132) مردم نزد حضرت على( ع) آمدند و گفتند: اى أميرمؤمنان! فقيه را به ما بشناسان، فرمود: بلى، فقيه حقيقى را به شما مى‏شناسانم، فقيه واقعى كسى است كه: ... و قرآن را- به خاطر گرايش به غير قرآن- ترك نمى‏كند، بدانيد كه در قرائتى كه تدبّر در آن نيست خيرى نيست. [↑](#footnote-ref-42)
43. ( 2). عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ( ع): الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِى لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِى عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِى كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَهً.( الكافى، ج 2، باب فى قراءته. ص 609) حضرت صادق( ع) فرمودند: قرآن مجيد سفارشنامه‏اى است كه از سوى خداوند به مردم ابلاغ شده است. پس شايسته است كه مسلمان در اين نامه سفارشى بنگرد و بينديشد و هر روزه پنجاه آيه از قرآن تلاوت كند. [↑](#footnote-ref-43)
44. ( 3). عن أميرالمؤمنين( ع): وَ اللَّهَ اللَّهَ فِى الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُم.( نهج البلاغه، و من وصيته للحسن و الحسين، ص 421) خدا را! خدا را! درباره قرآن، مبادا ديگران در عمل كردن به دستورات قرآن از شما پيشى گيرند.

عن أميرالمؤمنين( ع): حْسِنُوا تِلَاوَهَ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ وَ اسْتَشْفُوا بِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُور.( تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، تلاوه القرآن، ص 112) قرآن را نيكو بخوانيد و قرائت شما با تأمّل و تدبّر باشد و بر اين‏كار مواظبت شود، به درستى كه قرآن سودمندترين حديث و گفتگو است و از آن طلب شفا كنيد و به آن عمل كنيد كه آن شفاى سينه‏ها است.

تلاوت يعنى قرائت همراه با طمأنينه به طورى كه حروف و كلمات، واضح و شمرده پشت سر هم ادا گردد. اين گونه قرائت هم براى شنونده قابل درك است كه مى‏تواند در معناى كلام بينديشد و هم براى قارى كه با تدبر در معانى، قلب خود را صيقلى سازد. اين دستور تلاوت- مانند تلاوت ادعيه- به مسلمانانِ عربى زبان صادر شده است كه ضمن تلاوت در معانى دعا و قرآن بهتر تدبر كنند و قهراً مسلمانان غير عرب را شامل نمى‏شود، بلكه مسلمانان غير عرب بايد علاوه بر تلاوت متن آيات قرآن به تلاوت ترجمه‏هاى قرآن و ادعيه نيز بپردازند و گرنه لقلقه زبانى بيش نخواهد بود. بديهى است در مواردى كه بايد قرآن و دعا در نماز تلاوت شود، متن قرآن و دعا تلاوت مى‏شود نه ترجمه آن. منتها افراد غير عرب بايد پيش از تلاوت با معناى قرآن و ترجمه آن آشنا شوند. اخلاق فاضل، ص: 232 [↑](#footnote-ref-44)
45. ( 1). عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ( ع): أَلَاتُخْبِرُنِى مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَ بَعْضِ الرِّجْلَيْنِ؟ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَارَهُ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ( ص) وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ:( فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ) فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِى أَنْ يُغْسَلَ. ثُمَّ قَالَ:( وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ) ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ:( وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ) فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ:( بِرُؤُسِكُمْ) أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ ... ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ لِلنَّاسِ فَضَيَّعُوه.( الكافى، ج 3، باب مسح الرأس، ص 29) زراره نقل مى‏كند كه به حضرت باقر( ع) گفتم: آيا مرا از راز اين مطلب با خبر نمى‏سازيد كه از كجا دانسته‏ايد مسح كردن قسمتى از سر و قسمتى از پشت پا كفايت مى‏كند؟ حضرت تبسّم كردند وفرمودند: جدم رسول خدا( ص) چنين فرموده است و آيه قرآن نيز در اين باره نازل شده است؛ خداوند عز و جل مى‏گويد:« صورتهاى خود را بشوييد». از اين عبارت دانستيم كه تمام صورت بايد شسته شود. بعد از آن فرمود:« دستهاى خود را تا آرنج بشوييد»، ما دانستيم كه تمام دست‏ها تا آرنج بايد شسته شود. آن‏گاه فصل تازه‏اى گشود و گفت:« و به سرهاى خود مسح بكشيد». و از آن جا كه گفت:« به سرهاى خود»، به خاطر همين كلمه« باء»، دانستيم كه مسح كردن قسمتى از سر كافى است. و اين دو فصل را رسول خدا عملًا در سنت خود تفسير كرد، ولى مردم تفسير رسول خدا را تباه كرده و ضايع گذاشتند. [↑](#footnote-ref-45)
46. ( 2). قال رسول الله( ص): مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَ آثَرَ عَلَيْهِ حُبَّ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا اسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ فِى الدَّرَجَهِ مَعَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى الَّذِينَ يَنْبِذُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِم.( بحارالأنوار، ج 73، باب 67، ص 328) هر كس قرآن را بياموزد و به آن عمل نكند و دوستى دنيا و آرايشهاى آن را بر عمل به قرآن ترجيح دهد، شايسته خشم خداى بزرگ خواهد شد و در درجه همسان يهود و نصارا قرار خواهد گرفت كه كتاب خدا را پشت سرافكنده و ناديده گرفتند. [↑](#footnote-ref-46)
47. . اخلاق فاضل، ص: 233 [↑](#footnote-ref-47)
48. ( 1). به بعضى ايمان مى‏آوريم، و بعضى را انكار مى‏كنيم.( نساء: آيه 150) [↑](#footnote-ref-48)
49. ( 2). قال الصادق( ع)

\iُ الْغِيبَهُ أَنْ تَقُولَ فِى أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْحِدَّهِ وَ الْعَجَلَهِ فَلَا وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيه‏\E

.( كافى، ج 2، باب الغيبه، ص 356)« غيبت» آن است كه درباره برادر مسلمانت چيزى را بگويى كه خداوند پنهان داشته است و اما چيزى كه ظاهر است مانند« تندخويى» و« عجله» داخل در غيبت نيست. و« بهتان» آن است كه چيزى را بگويى كه در برادر مسلمانت وجود ندارد.

« غيبت» چنان‏كه از اسمش پيدا است آن است كه در غياب كسى سخنى بگويند، البته سخنى كه عيبى از عيوب او را فاش كند، خواه اين عيب جسمانى باشد يا اخلاقى، در اعمال او باشد يا در سخنش و حتى در امورى كه مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند آن. بنابراين. اگر كسى صفات ظاهرى و آشكار ديگرى را بيان كند غيبت نخواهد بود. مگر اين‏كه قصد مذمت و عيبجويى داشته باشد كه در اين صورت حرام است، مثل اين‏كه در مقام مذمت بگويد: آن مرد نابينا يا كوتاه قد يا سياهرنگ يا كوسه است. به اين ترتيب ذكر عيوب پنهانى به هر قصد و نيتى كه باشد غيبت و حرام است و ذكر عيوب آشكار اگر به قصد مذمت باشد نيز حرام است، خواه آن را در مفهوم غيبت وارد بدانيم يا نه. همه اينها در صورتى است كه اين صفات واقعاً در آن فرد باشد؛ اما اگر صفتى اصلًا وجود نداشته باشد داخل در عنوان« تهمت» خواهد بود كه گناه آن به مراتب شديدتر و سنگين‏تر است.

از اينجا روشن مى‏شود عذرهاى عوامانه‏اى كه بعضى براى غيبت كردن مى‏آورند قابل اعتنا نيست؛ مثلًا گاهى غيبت كننده مى‏گويد: اين غيبت نيست، بلكه در او هست! در حالى كه اگر آن صفت در او نباشد تهمت است نه غيبت. يا اين‏كه مى‏گويد: اين سخنى است كه در حضور او نيز مى‏گويم، در حالى كه گفتن آن پيش روى آن فرد نه تنها از گناه غيبت نمى‏كاهد بلكه به خاطر ايذاء، گناه سنگين‏ترى را به بار مى‏آورد. [↑](#footnote-ref-49)
50. . اخلاق فاضل، ص: 234 [↑](#footnote-ref-50)
51. ( 1). آيا كسى از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده خود را بخورد؟![ به يقين‏] همه شما از اين امر كراهت داريد.( الحجرات: آيه 12)

مفسران نقل كرده‏اند: جمله( وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً) درباره دو نفر از اصحاب رسول اللّه( ص) است كه در مورد سلمان غيبت كردند؛ زيرا او را خدمت پيامبر( ص) فرستاده بودند تا غذايى براى آنان بياورد، پيامبر( ص) سلمان را سراغ اسامه بن زيد- كه مسئول« بيت المال» بود- فرستاد. اسامه گفت: الآن چيزى ندارم، آن دو نفر غيبت« اسامه» را كردند و گفتند: او بخل ورزيده است، و درباره سلمان گفتند: اگر او را سراغ چاه سميحه‏[ كه چاه پر آبى بود] بفرستيم آب آن فروكش خواهد كرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بروند و درباره موضوع كار خود تجسس كنند. پيامبر( ص) فرمود: من آثار خوردن گوشت را در دهان شما مى‏بينم. عرض كردند: اى رسول خدا! ما امروز مطلقاً گوشت نخورده‏ايم. فرمود: آرى! گوشت سلمان و اسامه را مى‏خورديد. آيه نازل شد و مسلمانان را از غيبت نهى كرد.( تفسير مجمع البيان، ج 9، ص 203) اهميت تلقى مى‏كند.

نكته ديگر اين‏كه« غيبت»،« بدبينى» مى‏آفريند، پيوندهاى اجتماعى را سست مى‏كند، سرمايه اعتماد را از بين مى‏برد و پايه‏هاى تعاون و همكارى را متزلزل مى‏سازد. مى‏دانيم اسلام براى مسأله وحدت و يكپارچگى جامعه اسلامى و انسجام و استحكام آن اهميت فوق العاده‏اى قائل شده است و هر چيزى كه اين وحدت را تحكيم كند مورد علاقه اسلام است و هر چه آن را تضعيف كند منفور است و غيبت يكى از عوامل مهم تضعيف است.

گذشته از اين‏ها« غيبت» بذر كينه و عداوت را در دل‏ها مى‏نشاند و گاه سرچشمه نزاع‏هاى خونين و قتل و كشتار مى‏گردد. خلاصه اين‏كه اگر در اسلام غيبت به عنوان يكى از بزرگ‏ترين گناهان كبيره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردى و اجتماعى آن است.

در روايات اسلامى تعبيرات بسيار تكان دهنده‏اى در اين زمينه ديده مى‏شود كه نمونه‏اى از آن را ذيلًا مى‏آوريم: پيامبر گرامى اسلام( ص) فرمود: إِنَّ الدِّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرِّبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِى الْخَطِيئَهِ مِنْ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ زَنْيَهً يَزْنِيهَا الرَّجُلُ وَ إِنَّ أَرْبَى الرِّبَا عِرْضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ!:« درهمى كه انسان از ربا به دست مى‏آورد گناهش نزد خدا از سى و شش زنا بزرگ‏تر است و مهم‏تر از هر ربا آبروى مسلمان است»!( بحار الأنوار، ج 72، باب 66، ص 220). اين مقايسه به خاطر آن است كه« زنا» هر اندازه قبيح و زشت است جنبه« حق اللَّه» دارد ولى رباخوارى و از آن بدتر ريختن آبروى مردم از طريق غيبت يا غير آن، جنبه« حق الناس» دارد. در حديث ديگرى آمده است كه خداوند به موسى وحى فرستاد:« مَنْ مَاتَ تَائِباً مِنَ الْغِيبَهِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّهَ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ مُصِرٌّ عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّار!»؛ كسى كه بميرد در حالى كه از غيبت توبه كرده باشد آخرين كسى است كه وارد بهشت مى‏شود و كسى كه بميرد در حالى كه اصرار بر آن داشته باشد اولين كسى است كه وارد دوزخ مى‏گردد.( إرشاد القلوب، ج 1، باب 52، ص 187) و نيز در حديثى از پيامبر گرامى اسلام( ص) مى‏خوانيم:

\iُ« الْغِيبَهُ أَسْرَعُ فِى دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكِلَهِ فِى جَوْفِه»\E

؛ تأثير غيبت در دين مسلمان از خوره در جسم او سريع‏تر است.( كافى، ج 2، ص 356) اين تشبيه نشان مى‏دهد كه غيبت همانند خوره كه گوشت تن را مى‏خورد و متلاشى مى‏كند به سرعت، ايمان انسان را بر باد مى‏دهد و با توجه به اين‏كه انگيزه‏هاى غيبت امورى همچون: حسد، تكبر، بخل، كينه‏توزى، انحصارطلبى و مانند اين صفات زشت و نكوهيده است روشن مى‏شود كه چرا غيبت و از بين بردن آبرو و احترام مسلمانان اين چنين ايمان انسان را بر باد مى‏دهد. روايات در اين زمينه در منابع اسلامى بسيار زياد است. امام صادق( ع) مى‏فرمايد:

\iُ« مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَهً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ- وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ- أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَهِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَان»\E

؛ كسى كه به منظور عيبجويى و ريختن آبروى مؤمنى سخنى نقل كند تا او را از نظر مردم بيندازد، خداوند او را از ولايت خودش بيرون كرده و به سوى ولايت شيطان مى‏فرستد و شيطان هم او را نمى‏پذيرد.( بحارالأنوار، ج 72، باب 57، ص 147) تمام اين تأكيدات و عبارات تكان دهنده به خاطر اهميت فوق العاده‏اى است كه اسلام براى حفظ آبرو و حيثيت اجتماعى مؤمنان قائل است و نيز به خاطر تأثير مخربى است كه غيبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پيوند دل‏ها دارد. و از آن بدتر اين‏كه غيبت عاملى است براى دامن زدن به آتش كينه و عداوت و دشمنى و نفاق و اشاعه فحشا در سطح اجتماع؛ چرا كه وقتى عيوب پنهانى مردم از طريق غيبت آشكار شود اهميت و عظمت گناه از ميان مى‏رود و آلودگى به آن آسان مى‏شود.( تفسير نمونه، ج 22، ص 188) [↑](#footnote-ref-51)
52. ( 2). گوشت مردار، خون و گوشت خوك بر شما حرام شده است.( مائده: آيه 3) [↑](#footnote-ref-52)
53. ( 3). غيبت از بزرگ‏ترين گناهان است. سرمايه بزرگ انسان در زندگى حيثيت و آبرو و شخصيت او است و هر چيز اين سرمايه را به خطر بيندازد مانند آن است كه جان طرف مقابل را به خطر انداخته باشد، بلكه گاه ترور شخصيت از ترور شخص مهم‏تر خواهد بود و اينجا است كه گاه گناه آن از قتل نفس نيز سنگين‏تر است. يكى از فلسفه‏هاى تحريم غيبت آن است كه سرمايه بزرگ آبروى مومن بر باد نرود و حرمت اشخاص در هم نشكند و حيثيت آنان را لكه‏دار نسازد. و اين مطلبى است كه اسلام آن را بسيار با اخلاق فاضل، ص: 236 [↑](#footnote-ref-53)
54. . اخلاق فاضل، ص: 237 [↑](#footnote-ref-54)
55. ( 1).( قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِين يَهْدِى بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَمِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلى صرَاطٍ مُّسْتَقِيم).( مائده، آيه 15 و 16) همانا از جانب خدا براى( هدايت) شما نورى( عظيم) و كتابى آشكار آمد. كتابى كه خدا بوسيله آن پيروان خوشنودى خويش را به راههاى سلامت هدايت مى‏كند، و آنان را به اذن خود از ظلمت‏ها به سوى نور خارج ساخته و به سوى صراط مستقيم هدايت مى‏كند. [↑](#footnote-ref-55)
56. ( 2). عَنِ الصَّادِقِ( ع): إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِى بَعْدَهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَاباً فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَه- إِلَى أَنْ قَالَ-: فَجَعَلَهُ النَّبِى عَلَماً بَاقِياً فِى أَوْصِيَائِهِ فَتَرَكَهُمُ النَّاسُ وَ هُمُ الشُّهَدَاءُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ حَتَّى عَانَدُوامَنْ أَظْهَرَ وِلَايَهَ وُلَاهِ الْأَمْرِ وَ طَلَبَ عُلُومَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ ضَرَبُوا الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْض ... وَ لَمْ يَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ وَ مَصَادِرَهُ إِذْ لَمْ يَأْخُذُوهُ عَنْ أَهْلِهِ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا.( وسائل‏الشيعه، ج 27، ص 201) [↑](#footnote-ref-56)
57. ( 3). فرقه« وهّابيّت» اظهار مى‏دارند كه هر كس، غير خدا را بخواند، مشرك مى‏شود؛ زيرا خداوند فرموده است:« فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً»، بنا بر اين كسانى كه در حال توسّل، اولياى خدا را صدا مى‏زنند، مشركند! امّا اين آيه:« وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَىْ‏ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»( قصص: آيه 88) توضيح مى‏دهد كه مشرك، كسى است كه غير خدا را به عنوان خداى ديگر بخواند:« لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ» و ناگفته پيدا است كه شيعيان هيچ مقامى را به عنوان خدا صدا نمى‏زنند، بلكه به عنوان كسى كه نزد خداوند آبرو دارد او را صدا مى‏زنند، آن هم آبرويى كه از طرف خداوند به او داده شده است، مانند انبيا و اولياى الهى، نه هر شفيع و آبرومند موهومى؛ زيرا بت‏پرستان نيز در دنياى خيال خود تصوّر مى‏كردند كه بت‏ها در درگاه خداوند آبرومند هستند. در اين آيه، شرك‏زدايى با عبارات مختلفى بيان شده است:

الف- خداى ديگرى را با« اللَّه» مخوانيد. ب- معبودى جز اللَّه نيست. ج- همه چيز جز او نابود شدنى است. د- حاكميّت، تنها از آن اوست. ه- تنها به سوى او باز مى‏گرديد.

پادشاه كشور سعودى هر سال روز عيد قربان علماى فرقه‏هاى اسلامى را ميهمان مى‏كند. در يكى از سالها علّامه سيّد شرف الدين جبل عاملى( از علماى برجسته لبنانى) به مهمانى دعوت مى‏شود. علّامه همين كه وارد جلسه شد، قرآنى را كه جلد چرمى داشت به شاه هديه كرد. شاه آن را گرفت و بوسيد. علّامه گفت: تو مشرك هستى! شاه ناراحت شد كه چرا چنين تهمتى مى‏زنى؟ علّامه گفت: چون شما چرمى را بوسيدى كه پوست حيوان است و احترام به پوست حيوان شرك است! شاه گفت: من هر پوستى را نمى‏بوسم، كفش من هم از چرم و پوست حيوان است؛ ولى هرگز آن را نمى‏بوسم، اين قطعه چرم، جلد قرآن قرار گرفته است براى همين آن را بوسيدم. علّامه فرمود: ما نيز هر آهنى را نمى‏بوسيم، آهنى را مى‏بوسيم كه صندوق يا ضريح و درب و پنجره قبر پيامبر يا امامان معصوم: باشد. آرى! شرك آن است كه ما كسى يا چيزى را در برابر خدا عَلم كنيم و براى او قدرتى مستقلّ قائل شويم، در حالى كه شيعه قدرت اولياى خدا را مستقل نمى‏داند، بلكه قدرتى وابسته به قدرت الهى مى‏داند و اگر گنبد و بارگاهى مى‏سازد به‏خاطر آن است كه به مردم اعلام كند در اين جا مردى از اهل توحيد دفن شده است. كسى كه در اينجا دفن شده در راه خدا شهيد گشته و فدا و فناى توحيد شده است. پس گنبد و بارگاه، يعنى مركزى كه زير آن فرياد توحيد بلند است، نه مركزى در برابر مسجد. امام رضا( ع) فرمودند:« وجه اللَّه» پيامبر خدا و حجّت‏هاى او در زمين هستند كه به وسيله آنان به خداوند، دين و معرفت او توجّه مى‏شود. در دعاى ندبه درباره امام زمان( ع) مى‏خوانيم:« أين وجه الله الذى يؤتى» و نيز مى‏خوانيم:« أين وجه الذى يتوجه الاولياء». اخلاق فاضل، ص: 238 [↑](#footnote-ref-57)
58. ( 1). عَنِ النَّبِىِّ( ص): مَعَاشِرَ النَّاسِ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَ اللَّهِ لَهُوَ مُبَيِّنٌ لَكُمْ نُوراً وَاحِداً وَ لَا يُوَضِّحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِى أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَى وَ شَائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ مُعْلِمُكُمْ أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِى مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِى بْنُ أَبِى طَالِبٍ أَخِى وَ وَصِيِّى ....( روضه الواعظين، ج 1، مجلس فى ذكر الإمامه و إمامه على ابن أبى طالب و أولاده صلوات الله عليهم أجمعين، ص 88) اى گروه مردم! در مورد قرآن تدبر كنيد و آيات محكم آن را خوب بفهميد و هرگز از آيات متشابه پيروى نكنيد و به خدا سوگند! هرگز كسى دشواريها و تفسير آن را براى شما روشن نمى‏كند جز همين كسى كه من دست او را مى‏گيرم و به سوى خود مى‏آورم و بازويش را بر مى‏افرازم و به شما اعلام مى‏كنم كه هر كس من مولاى اويم اين على مولاى او است! يعنى على بن ابى طالب كه برادر و وصى من است. اخلاق فاضل، ص: 239 [↑](#footnote-ref-58)
59. ( 1). قال رسول الله( ص): أَيُّهَا النَّاسُ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ الْمَجِيدَ فَقَدْ دَلَّكُمْ عَلَى الْأَمْرِ الرَّشِيد.( إرشاد القلوب، ج 1، باب 20، ص 80) اى گروه مردم! در قرآن مجيد بسيار تدبّر و تفكّر كنيد؛ زيرا تنها قرآن است كه شما را به راه راست راهنمايى مى‏كند.

قَالَ عَلِى بْنَ الْحُسَيْنِ( ع): آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَهً يَنْبَغِى لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا.( كافى، ج 2، ص 609) آيات قرآن گنجينه‏هاى علم هستند هر گاه گنجينه‏اى گشوده شود شايسته است كه به آنچه در آن است نظر كنى. [↑](#footnote-ref-59)
60. فاضل موحدى لنكرانى،محمد، اخلاق فاضل، 1جلد، مركز فقهى ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1389 ه.ش. [↑](#footnote-ref-60)